

واژه فارسی میانه ēr «ایرانی»

گراردو نیولی^۱

ترجمه فرح زاهدی^۲

پیش از این، در جایی دیگر^۳ نظرم را درباره معنی واژه فارسی میانه کتیبه‌ای ēr که در کتیبه شاپور یکم در کعبه زردشت^۴ و بر روی سکه‌های بهرام دوم^۵ درج شده است، ابراز کرده‌ام.

1. G. Gnoli, "Mittelpersisch ēr "Iranier", in: *Studia Grammatica Iranica: Festschrift für Helmut Humbach*, herausgegeben von Rudiger Schmitt und Prods Oktor Skjaervø, München 1986, pp. 115-124.

۲. دانشگاه تهران.

۳. سخنرانی نگارنده در سمپوزیوم Transition Periods in Iranian History که انجمن ایران‌شناسان اروپا (Societas Iranologica Europaea) در ۲۴-۲۲ ماه می ۱۹۸۵ در فرایبورگ برگزار کرد تحت عنوان "Ēr mazdēsn: zum Begriff Iran und seiner Entstehung im 3. Jahrhundert" که سپس به صورت مقاله‌ای فیلیپ ژینیو در Cahiers de Studia Iranica به چاپ رساند. در این مقاله، کتبه‌نویشت‌های مربوط به نام زبان‌ها و کتیبه‌های ساسانی اقتباس از کتاب زیر است:

M. Back, *Die sassanidischen Staatsinschriften* (Acta Iranica 18), Téhéran-Liège 1978, XXVIff.

و برای کتیبه‌های فارسی باستان از شیوه آوانویسی کنت پیروی شده است:

R.G. Kent, *Old Persian. Grammar, texts, lexicon*, 2. Aufl. New Haven, Conn, 1953.

۴. کتیبه شاپور یکم در کعبه زردشت، تحریر فارسی میانه (ŠKZ. mpl)، سطر ۲۴.

۵. درباره ویژگی سکه‌های بهرام دوم نک: ←

در آن مقاله، تلاشم بر این بود که نشان دهم معنی این کلمه حقیقتاً «آزاده، نجیب و شریف» نیست^۱ و باید آن را صرفاً «آریایی» معنا کرد. در واقع، واژه فارسی میانه کتیبه‌ای (= پهلوی کتیبه‌ای) *ēr* همانا صورت مفرد کلمه *ērān* است و این نکته البته نه تنها درباره کلمه *āryān* در فارسی میانه کتیبه‌ای، بلکه برای واژه *āry* در پهلوی اشکانی کتیبه‌ای نیز، که صورت جمع آن *āryān = 'ry'n* است، صدق می‌کند. در تأیید این استدلال برای کلمه مذکور در سطر ۲۴ تحریر فارسی میانه کتیبه شاپور یکم در کعبه زردشت و سطر ۱۹ تحریر پهلوی اشکانی آن، در میان سایر منابع موجود، تحریر یونانی کتیبه گواهی می‌دهد که در آن واژه آمده که *Apicav* (= *arian*) است^۲ و کمتر از آن که صورت رونویسی شده آن باشد ترجمه آن است. احتمالاً برای این که این کلمه یعنی *Apicav* (= *arian*) با کلمه *μνεϊαν* (= *mneian*)^۳ که در همان جمله در حالت مفعول رایی قرار دارد* مطابقت کند، این نیز در حالت مفعول رایی قرار گرفته است. صورت فارسی میانه کتیبه‌ای *ēr* احتمالاً صورت قدیمی تری دارد که میان هشت داشته است^۴ و در سنجش با واژه اوستایی *airiia* برای بازسازی صورت ایرانی باستان آن این مدعا به اثبات می‌رسد: زیرا احتمالاً کاربرد *ēr* و *ērān* در دستگاه تبلیغی ساسانیان بیشتر مُلهم از دین زردشتی و زبان اوستا بوده است تا اینکه از انتشار و رواج آن در نظام نگارشی و تبلیغی هخامنشیان متأثر شده باشد.^۱ وجود رابطه ممکن و البته تا حدودی نامطمئن این کلمه با صورت اوستایی مذکور، اگرچه به تنهایی قاطعیت چندانی ندارد، می‌تواند سندی باشد برای تأیید نظریه‌های من؛ زیرا با اندکی

V.G. Lukonin, *Kultura sasanidskogo Irana*, Moskva 1969, 173ff.; Id., *Iran v III veke*, → Moskva 1979, 48ff.

6. A. Maricq, "Classica et Orientalia, 5: Res Gestae Divi Saporis", in: *Syria* 35, 1958, 295-360, bes. 317, Anm. 6; Ph. Gignoux, *Glossaire des inscriptions pehlevies et parthes* (CII, Supplementary series, I), London 1972, 18.

۷. کتیبه شاپور یکم در کعبه زردشت، تحریر یونانی (ŠKZ grI)، سطرهای ۴۲-۴۳.

8. Maricq, *Loc. cit.*

* این واژه در یونانی به معنی «روان، یاد و خاطر، یادبود» است - م. نک:

H.G. Liddell and Scott, *An Intermediate Greek-English Lexicon*, 1959, 516

9. W. Eilers, "Verbreitung und Fortleben alter Epenthese." in: *Hommage Universel*. I (Acta Iranica 1), Téhéran-Liège 1974, 280-291, bes. 283; id., *Geographische Namengebung in und um Iran* (Bayerische Akademie der Wissenschaften, phil.-hist. Kl., Sb. 1982, 5), München 1982, 8.

10. Gnoli, op. cit.

بررسی مشاهده می‌شود که صورت فارسی باستان -*arya* در کتیبه‌های هخامنشی بدون میان‌هشت است. در نتیجه، صورت ایرانی باستان آن بر پایه دو واژه -*airiia* در اوستا و -*arya* فارسی باستان – که هر دو به‌رغم داشتن صورت‌های نوشتاری مختلف، به وضوح بر مفهومی قوم‌شناسی دلالت می‌کنند – این مدعا را تصدیق می‌کند. واژه‌های اوستایی -*airiia* و -*airiiana* که با واژه‌های -*vaējah*، -*dah°iūu*، -*ciθra*، و -*xʷarənah* همواره به دنبال آمده‌اند و مرتبط هستند^{۱۱} بی‌شک نام قومی همانند اقوام -*tūiriia*، -*sairima*، -*sāinū*، -*dāha* هستند.^{۱۲} افزون بر این، -*arya* فارسی باستان بر مفهومی قومی، نام یک قوم نیز دلالت می‌کند که از طریق آن، جدا از جنبهٔ زبانی، استیلا و تفوق یک خاندان و آیین را نیز نشان می‌دهد.^{۱۳} داریوش و خشیارشا خود را *arya arya ciça* «آریایی»، از نژاد آریایی می‌نامیده‌اند.^{۱۴} از اهوره‌مزدا در کتیبه‌ای عیلامی به صورت *na-ap har-ri-ya-na-um* «خدای آریایی‌ها» یاد شده است.^{۱۵} زبان کتیبهٔ بیستون در تحریر فارسی آن *arya* نامیده شده است:

ima dipi[vaidam] taya adam akunavam patišam aryā āha «آنچه من کردم، به زبان آریایی [نوشته] شده است.»^{۱۶} اما از آنجا که در کتیبه‌های به جا مانده از

۱۱. برای قطعات مربوط بدانها نک:

G. Gnoli, "basileus basileon, arianon", in: *Orientalia Iosephi Tucci Memoriae Dicata* (Serie Orientale Roma LVI, 2), Roma (im Druck), 15.

۱۲. فروردین‌یشت، بندهای ۱۴۳-۱۴۴.

۱۳. G. Gnoli, "Le dieu des Arya", in: *StIr* 12, 1983, 7-22.

۱۴. کتیبهٔ داریوش در نقش رستم (DNa)، سطر ۱۴، کتیبهٔ داریوش در سوئز (DSe)، سطر ۱۳، کتیبهٔ خشیارشا (XPh)، سطر ۱۳. هلموت هومباخ نیز تحلیلی از واژهٔ فارسی باستان -*ariyaciça* داده است:

H. Humbach, "Kompositum und Parenthese," in: *MSS* 5, 1954, 90-99, bes. 96.

۱۵. ستون سوم کتیبهٔ داریوش در بیستون (DB) سطرهای ۷۷ و ۷۹ (و تحریر فارسی باستان کتیبهٔ داریوش در بیستون، ستون چهارم، سطرهای ۶۰ و ۶۲). برای تحریر بابلی کتیبه نک:

E. N. Von Voigtlander, *The Bisitun Inscription of Darius the Great*. Babylonian Version (CII, Part 1, Vol. II), London 1978, 44, Z. 103 & 104.

به طور کلی برای مطابقت تحریرهای مختلف کتیبه نک:

R. Schmitt, Zur babylonischen Version der Bīsūtūn-Inschrift. in: *AFO* 27, 1980, 106-126, bes. 108 & 119.

۱۶. سطر ۸۹ ستون چهارم کتیبهٔ داریوش در بیستون (DB). برای توضیح این عبارت نک:

P. Lecoq, "Le problème de l'écriture vieux-perse", in: *Hommage Universel*. III (Acta Iranica 3), Téhéran-Liège 1974, 25-107, bes. 77f.

دوران هخامنشی نام‌های اقوام دیگری همچون *māda-*, *pārsa-* وجود دارد^{۱۷}، بنابراین همچون نظر رودیگر اشمیت^{۱۸} می‌توان به این نتیجه رسید که کلمه *arya-* به همه ملت و مردم این سرزمین اطلاق می‌شده است. به سخن دیگر، «آریایی» (*arya-*) برابر همان مفهوم «ایرانی» است. این نام‌ها نشان‌دهنده تحولی تازه و نو در آن دوران هستند؛ زیرا همان‌گونه که هرودت گواهی می‌دهد، پارس‌ها قبل از اینکه این نام‌ها را بپذیرند خود را *Ἀρταίοι*^{۱۹} (= *'artaioi*) و مادها را *Ἀριοι* (= *'arioi*) می‌نامیده‌اند.^{۲۰}

به‌رغم تردیدهایی که اخیراً بیان شده است^{۲۱} موضوع بازسازی تاریخی درخور پذیرشی از دوران ایران باستان کاملاً ممکن است. براین اساس باید فقط به تمامی حقایق و اطلاعات مربوط به فارسی باستان، اوستا و میراث‌های برجای مانده از عصر هخامنشیان توجه کرد. درباره قدمت زیاد اطلاعاتی که به اوستا مربوط می‌شود، جای هیچ‌گونه شک و تردیدی نیست؛ زیرا این‌گونه اطلاعات از بخش‌هایی اقتباس و جمع‌آوری شده‌اند مانند آبان‌یشت، مهریشت، فروردین‌یشت و زامیادیشت، که از قدیم‌ترین متون معتبر هستند.^{۲۲} هنگامی که گفته‌های اراتوستنس (نیمه دوم قرن سوم پیش از میلاد) که به پیروی از آرای استرابن درباره گستره سرزمین ایران است، بدون کوچک‌ترین چون و چرایی پذیرفته شود که در واقع دانسته‌های یونانیان را درباره قلمرو ایران پس از فتوحات اسکندر نشان می‌دهد، می‌توان نتیجه گرفت که ناحیه *Ἀριανοί* (= *'arianoi*) در اصل همان بخش مرکزی و

17. G. Gnoli, "Le dicu des Arya", 14f.

18. *Die Iranier-Namen bei Aischylos* (SbÖAW 337=Veröffentlichungen der Iranischen Kommission 6), Wien 1978, 31.

۱۹. هرودت، کتاب هفتم، ص ۶۱. نیز نک:

G. Gnoli, "Ašavan. Contributo allo studio del libro di Ardā Wirāz," in: *Iranica*, hrsg. V.G. Gnoli und A.V. Rossi (Istituto Universitario Orientale. Series Minor X), Napoli 1979, 387-452, bes. 405f.; id., "Antico-persiano *anušya-* e gli Immortali di Erodoto," in: *Monumentum Georg Morgenstierne. I* (Acta-Iranica 21), Leiden 1981, 266-280, bes. 273f.

۲۰. هرودت، کتاب هفتم، ص ۶۲.

21. A.V. Rossi, "La varietà linguistica nell'Iran achemenide," in: *AIUON. Seminario di Studi del Mondo Classico. Sezione Linguistica* 3, 1981, 141-196, bes. 186f. Anm. 209.

G. Gnoli, "Le dicu des Arya," 13 Anm. 21.

در این باره نیز نک:

22. A. Christensen, *Études sur le zoroastrisme de la Perse antique*, København 1928, 5ff., 10ff.

جنوبی ایران شرقی از هندوکش تا زرننگ و رنج بوده است^{۲۳} و منطقه 'Αριανή (= 'ariane) همچنین در غرب قسمت‌هایی از سرزمین ماد و پارس و در شمال بخش‌هایی از سرزمین بلخ و سغد را شامل می‌شده است:^{۲۴}

ἐπεχτείνεται δὲ τοῦνμα τῆς Ἀριανῆς μέχρι μέρους τινὸς καὶ Περσῶν καὶ Μῆδων καὶ ἔτι τῶν πρὸς ἄρκτον Βαχτριῶν καὶ Σογδιανῶν εἰσι γὰρ πωρ καὶ σμδγλωττοι παρὰ μικρον

به این ترتیب، براساس ادعاهای داریوش و خشیارشا مبنی بر اینکه از اصل و ریشه 'arya- هستند، می‌توان به این نکته درخور توجه رسید که مادها در ابتدا خویش را 'Arioi (= 'arioi) می‌نامیده‌اند و این به معنی وجود وابستگی و ارتباط میان آیین اوستایی نزد مغان با هخامنشیان بوده است^{۲۵} و همچنین این فرضیه که احتمالاً خاندان هخامنشی اصل و ریشه شرقی داشته‌اند، می‌باشد.^{۲۶}

از این رو، می‌توان 'airiia- اوستایی و -arya- فارسی باستان را «آریایی» یا به عبارت بهتر «ایرانی» معنا کرد^{۲۷} و درباره مفهوم واژه فارسی میانه کتیبه‌ای *ēr* نیز دقیقاً همین‌گونه

23. G. Gnoli, *Zoroaster's time and homeland* (Istituto Universitario Orientale. Seminario di Studi Asiatici. Series Minor VII), Naples 1980, 140ff.

24. XV2, 8; G.Gnoli, "Le dieu des Arya," 20.

- هرودت، کتاب دهم، ص ۲ و ۸.

الف. عبارت یونانی مذکور بدین معنی است:

Epekteinetai de tounoma tes 'Arianes mexri merous tinos uai Person uai Medon uai eti ton pros arktion Baktrion uai Sogdianon eisi gar pos uai dyoglottoi para miuron.

«نام منطقه آریانا به مناطقی که تا پارس و ماد و از شمال تا بلخ و سغد که به نوعی مردمان مستقر در این نواحی کوچک دو زبانه هستند، کشیده می‌شود.» - م.

۲۵. در این زمینه نک:

K. Hoffman, "Das Avesta in der Persis," in: *Prolegomena to the sources on the history of pre-Islamic Central Asia*, hrsg. v.J. Harmatta, Budapest 1979, 89-93; G. Gnoli, "L'Arachosia e l'Avesta," in: *Kunst, Kultur und Geschichte der Achämenidenzeit und ihr Fortleben*, hrsg. v. H. Koch und D.N. MacKenzie (AMI. Ergänzungsband 10), Berlin 1983, 121-133; id., "Ragha la zoroastriana," in: *Papers in honour of Professor Mary Boyce* (Acta Iranica 24), Leiden. 1985, 217-228, bes. 218f.

26. J. Harmatta, "The rise of the Old Persian empire: Cyrus the Great," in: *AAH* 29, 1971, 3-15.

27. I. Gershevitch, "The alloglottography of Old Persian", in: *TPS* 1979, 114-190, bes. 144 Ann. 7; compare with I.M. Diakonoff, "The origin of the Old Persian writing

باید گفت. اگر بدین ترتیب پیش رویم، باید همواره تحول تاریخی مدنظر باشد؛ یعنی اینکه در اوستا نام *airiia* به همهٔ مردمانی اطلاق می‌شود که با مردمان اوستایی زبان در ارتباط بوده‌اند. نه به آنانی که بارو ایشان را «هندوآریایی‌های متقدم» می‌نامد^{۲۸} و نه حتی به آنانی که می‌توانیم ایشان را برآستی، به‌رغم همهٔ موانع و محدودیت‌هایی که وجود دارد، به دلیل بازسازی زبان شناختی، منحصرأ «ایرانی» بنامیم. مثلاً آرتور کریستن سن تصور می‌کرد که نام آریایی احتمالاً در زمان سرایش فروردین‌یشت به ایرانیانی اطلاق می‌شود که در مناطق و سرزمین‌های مسکونی زندگی می‌کردند.^{۲۹}

در روزگار ماد و هخامنشیان *arya* اصطلاحی بوده است که اصالت نژاد (*ciça-*) و همچنین ارتباط آیین‌ها و سنن فرهنگی را در زمینه‌های دینی و شاید تا حدودی نیز زبانی نشان می‌داده است.^{۳۰}

در عصر سلوکیان و اشکانیان واژه‌های *'Ariavoi* (= *'arianoi*) و *'Ariavoi* (= *'arianoi*) هیچ‌گونه محتوا و ارزش سیاسی نداشته‌اند، بلکه به مناطق مرکزی و جنوبی ایران شرقی اطلاق می‌شده‌اند؛ یعنی همان جایی که آیین *arya* و به عبارت دیگر، آیین زردشتی به شدت نفوذ کرده بود.^{۳۱}

در آغاز دورهٔ ساسانیان *ērān*، *ēr* مفاهیمی بودند که بخش مهمی از تبلیغات سیاسی و سیاسی-مذهبی سلسلهٔ جدید برخاسته از پارس را شامل می‌شدند و اهمیت کاملاً خاص سیاسی داشتند، چرا که حتی عناوین شاهی، اداری و نظامی و نام‌های مکان‌ها و اشخاص مربوط به این دوره این امر را گواهی می‌دهند.^{۳۲}

ēr در فارسی میانه در مفهوم «ایرانی» نه تنها با واژهٔ فارسی میانهٔ کتیبه‌ای *ēr* (*'yly*) و جمع آن *ērān* (*'yr'nštry*، *'yr'n*، *'yl'n*) اثبات می‌شود^{۳۳}، بلکه با *ēr* (*'yl*) در پهلوی

system and the Ancient Oriental epigraphic and annalistic tradition," in: *W.B. Henning Memorial Volume*, hrsg. v. M. Boyce und I. Gershevitch, London 1970, 98-124, bes. 122.

28. "The Proto-Indoaryans", in: *JARS* 1973, 123-140.

29. *Op. cit.*, 16.

30. G. Gnoli, "Le dieu des Arya."

31. *Ebd.*, 19 ff.

32. G. Gnoli, "Ēr mazdēsñ" (s. oben Anm. I).

33. Ph. Gignoux, *op. cit.*, 18; M. Back, *op. cit.*, 198.

کتابی (و جمع آن *ērān*) و با کلمات *ērānag* و *ērānagān* نیز صحت معنی آن به ثبوت می‌رسد، اما به همان اندازه‌ای که ما ذیل کلمه *ēr* در فارسی میانه کتیبه‌ای معنی «شریف و نجیب» را می‌یابیم تا حدودی نیز معانی و ترجمه‌های قیاسی برای واژه پهلوی کتابی *ēr* (yl) در تعدادی از واژه‌نامه‌ها دیده شده است.^{۳۴}

اختصاص دادن معنی «شریف و نجیب» برای واژه *ēr* (yl) در فارسی میانه کتابی منحصراً از بازسازی وجه اشتقاقی واژه ایرانی باستان *arya* ناشی می‌شود^{۳۵} که اگرچه تأمل‌انگیز و از نظر تئوری نیز ممکن است، اما به هیچ روی مطمئن نیست؛ زیرا این نکته را که برطبق یافته‌های ما واژه‌های *arya* در فارسی باستان و *airiia* در اوستا صرفاً بر نام قوم و قبیله‌ای دلالت می‌کنند، نادیده می‌انگارد و بی‌توجه از کنار آن می‌گذرد. تا آنجا که به موضوع ریشه‌شناسی و اشتقاق مربوط می‌شود، به نظر من راه درست و منطقی این است که به نظر امیل بنونیست^{۳۶} همچنان وفادار بمانیم و تا هنگامی که اطلاعات درست و کامل درباره این موضوع به حد کفایت نرسیده است، به هیچ راه حل توجیهی دیگری فکر نکنیم. از آن گذشته، این کار از نظر من کاملاً توجیه‌ناپذیر و غیراستدلالی است که واژه‌های *airiia* اوستایی و *arya* فارسی باستان و *ēr* (yl, 'yly) فارسی میانه چیزهای غیر از «آریایی» و «ایرانی» معنا شوند و آن را با یک معنی فقط به این دلیل که با آن از لحاظ ریشه‌ای و وجه اشتقاقی مطابقت دارد به اصطلاح آراست؛ به خصوص برای دنیای ایرانی که در آن *arya* یک عنوان و اصطلاح تجزیه‌ناپذیر به نظر می‌رسد و فقط برای مشخص کردن کسانی به کار می‌رود که خود را متعلق به یک گروه خاص نژادی (یا قومی) می‌دانند. این عناوین منحصراً نام‌های اقوامی هستند که هنگامی که از ایشان سخن به میان می‌آید، تفاوت‌های اندکی میانشان به چشم می‌خورد.

ادبیات پهلوی به جا مانده در اثری که آن را از طریق ترجمه عربی‌اش و فقط با دردست داشتن یک ترجمه فارسی نو از آن می‌شناسیم، صحت نظریه مرا معلوم و تأیید می‌کند. نامه تسریک اشتقاق معنایی مبتنی بر مبنای علمی از واژه پهلوی کتابی *ēr* (yl) از طریق واژه

34. D.N. MacKenzie, *A Concise Pahlavi Dictionary*, London 1971, 30.

۳۵. در این مورد نک:

O. Szemerényi, "Studies in the kinship terminology of the Indo-European languages," in: *Varia* 1977 (Acta Iranica 16), Téhéran-Liège 1977, 1-240, bes. 125-149.

36. *Le vocabulaire des institutions indo-européennes*. I, Paris 1969, 373.

پهلوی کتابی er^* (dl) ارائه می‌کند که آشکارا به دلیل قاعده نگارشی خط پهلوی انتخاب^{۳۷} و از تصورات اخلاقی الهام گرفته شده است. در اثر مذکور^{۳۸} گفته شده است که ایرانیان به دلیل تصحیف و اختلال در املاهای موجود در کلمات فرس و قریش - همان نکته‌ای پیش از این والتر برونو هنینگ و مجتبی مینوی نیز متذکر شده‌اند - قریش نامیده می‌شدند^{۳۹} که وجه تسمیه‌ای جعلی و نادرست است؛ لذا در صدد برآمدند تا خود را به نام دیگری بخوانند که بهتر از هر چیز دیگری معرف و بیان‌کننده خضوع و فرمانبرداری ایشان در برابر سروران و اربابان باشد که در دست نوشته‌های پهلوی این نام نمی‌تواند چیز دیگری غیر از er و $erān$ بوده باشد و هم از این روست که در نوشته‌ها و آیین‌های دینی، آنان «خاضعین» نامیده می‌شوند.^{۴۰} «از آنست که ما را خاضعین نام نهادند در دین و کتب.»^{۴۱}

۳۷. واژه er^{**} (yl) به معنی «شریف، فه‌رمان» و بازماند: *arya-* فارسی باستان است و واژه er^* (dl) به معنی «زیر، پست، پایین» بازمانده *adairi-* اوستایی است. م.

۳۸. مجتبی مینوی، تنس‌نامه، تهران، ۱۳۱۲، صص ۲۷، ۱۱-۲۸، ۱؛ عباس اقبال، تاریخ طبرستان، تهران، ۱۳۲۱، صص ۲۸، ۲۲-۲۹، ۱.

39. M. Boyce, *The Letter of Tansar* (Serie Orientale Roma XXXVIII), Roma 1968, 52 Anm. 3.

برای واژه پهلوی er «آریایی» و «پایین، پست» نک:

Ch. Bartholomae, *Zum Altiranischen Wörterbuch*, Straßburg 1906, 225.

40. *Loc. cit.*

۴۱. در نامه تنسر این گونه آمده است: «بداند که ما را معشر قریش قریش خوانند و هیچ خلّت و خصلت، از فضل و کرم، عظیم‌تر از آن نداریم که همیشه در خدمت شاهان خضوع و خشوع و ذلّ نمودیم، و فرمانبرداری و طاعت و اخلاص و وفا گزیدیم. کار ما بدین خصلت استقامت گرفت و برگردن و سر همه اقالیم بدین برآمدیم، و ازینست که ما را خاضعین نام نهادند در دین و کتب، با دیگر منافقی که ماراست بهترین نام‌ها و دوست‌ترین در اولین و آخرین ما...»

سیس درباره خاضعین در تعلیقات آمده است: «خاضعین = فروتنان، ترجمه‌ای است از ایریا (به پارسی به یاء مجهول) که نام قوم ایرانی است.»

و در توضیح عبارت «بداند که ما را معشر قریش قریش خوانند»، آمده است: «هیچ معلوم نیست که مراد از این عبارت چیست. از حضرت رسول روایتی است که در کتب احادیث و اخبار با عبارات گوناگون، اما به یک معنی و مفهوم نقل شده؛ از جمله در فارسانه ابن بلخی آمده است:

و بیغمبر علیه‌السلام گفته است: «انّ لله خیرتین من خلقه، من العرب قریش و من العجم فارس.» یعنی که خدای او دو گروه گزین‌اند؛ از جمله خلق او، از عرب قریش و از عجم فارس و پارسیان را قریش‌العجم گویند؛ یعنی در عجم شرف ایشان همچنان است که شرف قریش در میان عرب. و علی بن الحسین را کرم‌الله و جبهه که معروف است به زین‌العابدین، ابن‌الخیرتین گویند؛ یعنی پسر دو گزیده، به حکم آن که پدرش حسین بن علی رضوان الله علیهما بود و مادرش شهربانویه بنت یزدجرد الفارسی (تصحیح گای لسترانج و رینولد ال‌ن نیکلسون، ص ۴).»

این قطعه فقط معلوم می‌کند که چگونه نگارنده، فارس یا فرس را، که جایگزین واژه‌های ایرانی میانه *ēr* یا *ērān* مأخوذ از منابع پهلوی شده بودند، رها می‌کند. اما من خود درباره آن پیش از این در مقاله‌ای بحث کرده‌ام که خواننده علاقه‌مند را بدان ارجاع می‌دهم.^{۴۲} در اینجا مایلم بدین نکته توجه شود که تعبیر درستی را قبلاً مری بویس برای *ēr* داده بود^{۴۳} و آن اینکه اشتقاق معنایی پهلوی کتابی *ēr*** از طریق واژه پهلوی کتابی *ēr** اثبات و معلوم می‌شود که در متن دیگری موجود است و در آن، از منطقه‌ای به نام پارس نام برده می‌شود که صفت سرزمین فروتنان «بلاد الخاضعین» را بر خود داشته است.^{۴۴} همچنین در مقدمه نسخه‌ای قدیمی از شاهنامه، که ولادیمیر مینورسکی درباره آن اظهار نظری نکرده است،^{۴۵} از پادشاهی فروتنی (یعنی فروتنان) سخن به میان می‌آید و این نکته را همانا داود منشی زاده متذکر شده است که^{۴۶} «این پادشاهی بفروتنی».

پذیرش یک چنین اشتقاق معنایی برای واژه پهلوی کتابی *ēr*** بعید به نظر می‌رسد؛ زیرا باز معنایی‌ای همچون آزادگی و نجابت در ذهن به کار برنده تأثیرگذار بوده است. بی‌درنگ دلیل رد این نظریه را در پیوستگی عناصر و کلماتی همچون «ایر و آزاد» در یادگار زیران می‌توان جست که مشابه آن در فارسی «شاه و گدا» و در عربی «وضیع و شریف» و «خاص و عام» است و بر همه مردمان دلالت می‌کنند و منشی زاده به درستی به آن اشاره کرده است.^{۴۷} از سوی دیگر، ادبیات پهلوی امکان خوبی فراهم می‌آورد برای تعمیق در این اصطلاح در جنبه‌های گوناگونش با خواندن متون متعددی که این اصطلاح در آنها

→ بنابراین علی‌الظاهر این مفهغ یا این اسفندیار این روایت را در نظر داشته‌اند و در نام‌های که از زبان تسر انشا شده، گفته‌اند: «ما را معشر فریش فرس خوانند». نک: نامه تسر به گشنسب، به تصحیح مجتبی مینوی، گردآورنده تعلیقات: مجتبی مینوی و محمد اسماعیل رضوانی، تهران ۱۳۵۴، صص ۷۴، ۱۷۱-۱۷۳-م.

42. Ibn al-Muqaffa', "Ibn Isfandiār e il nome dell'Iran nella 'Lettera di Tansar", in: *Festschrift R. Rubinacci*, Napoli (in Druck).

۴۳. همان. همانجا.

۴۴. مجتبی مینوی، همان، صص ۴۰، ۱۱۰-۹؛ عباس اقبال، همان، صص ۳۶، ۲۴، ۳۷، ۱.

45. "The older preface to the Shāh-nāma", in: *Studi Orientalistici in onore di Giorgio Levi Della Vida*. II (Pubblicazioni dell'Istituto per l'Orinet 52), Roma 1956, 159-179, bes. 175.

46. *Topographisch-historische Studien zum iranischen Nationalepos* (Abhandlungen für die Kunde des Morgenlandes XLI, 2), Wiesbaden 1975, 29f.; vgl. S.11, VII C.

47. *Die Geschichte Zarer's* (Acta Universitatis Upsaliensis. studia Indoeuropaea Upsaliensia 4), Uppsala 1981, 69.

وجود دارد و نیز با ژرف‌نگری در واژه‌هایی همچون *ērīh* و *anērīh* و نیز *ēr-mēnišnīh* و *(dlmynšnyh)* و *anēr-mēnišnīh* و سرانجام با کلماتی نظیر *ermān* (*ylm'n*) و *airyaman-ermān(ag)* (*'dlm'n|k|*) که این دوتای آخر ریشه در کلمه اوستایی *airyaman-* دارند.^{۴۸} آنچه در این رابطه به چشم می‌خورد ستایش مکرر فضیلت فروتنی یعنی *ēr-mēnišnīh* (و نیز *ērmanīh*)^{۴۹} است که اهمیت بسیاری دارد، زیرا در قطعات و متن‌هایی افزوده و نگاشته شده‌اند که آشکارا در آنها از لزوم حرف‌شنوی و فرمانبرداری و اطاعت زیر دستان در برابر اربابان سخن می‌رود.^{۵۰} و به وضوح همان طرز تفکر اخلاقی مطرح شده در نامهٔ تنسر را در خاطره‌ها زنده می‌کنند. بی‌تردید چنین اندیشه و برداشتی براساس تأکید بر معنی واژهٔ پهلوی کتابی *ēr** (*'dl*) به معنی «پست، زیر، فروتن» است که از طریق آن *ēr*** (*'yl*) به معنی «ایران، ایرانی» تفسیر و معنا می‌شود.

این تأثیر را در نامگذاری جغرافیایی نیز می‌توان مشاهده کرد؛ زیرا که نام سرزمین عراق *Īrāq/ Ērāk* به معنی «سرزمین پست و هموار» است.^{۵۱}

با مجموعهٔ دلایل ذکر شده، می‌توان به این نتیجه رسید و پیشنهاد کرد که هر دو صورت پهلوی کتابی *'yl* و *'dl* همان گونه که دیوید مکنزی اندیشیده است، به صورت *ēr* آوانویسی شوند.^{۵۲} و در این باره نباید از نظر هنریک ساموئل نیبرگ پیروی کرد که *ēr** را^{۵۳} به صورت *adar* آوانویسی می‌کند.^{۵۴} دربارهٔ معنی واژه نیز با رأی و نظر نیبرگ موافق تر هستیم که *ēr* را «ایران، ایرانی» معنی کرده است و *adar* را در مفهوم «زیر، پایین» برگردانده است؛ یعنی *ēr*** به معنی «ایران، ایرانی» و *ēr** به معنی «پست، زیر، فروتن». بدین

۴۸. برای صورت بسیط و مرکب *ēr* و سنجش آن با کلمات متفاوت دیگر نک:

D.N. MacKenzie, *op. cit.*, 31; Ch. Bartholomac, *op. cit.*, 118f, 225.

۴۹. واژه *ērīh* به معنی «شرافت و نجابت، آزادگی»؛ *anērīh* به معنی «پستی، فرومایگی»؛ *ēr-mēnišnīh* به معنی «فروتنی»؛ *anēr-mēnišnīh* به معنی «فرومایگی»؛ *ermān* به معنی «دوست»؛ *ermānag* به معنی «متواضع، فروتن» و *ērmanīh* به معنی «دوستی» است - م.

۵۰. نک: برای نمونه به قطعه‌ای در دینکرد، کتاب ششم، E. 43C در:

Sh. Shaked, *The wisdom of the Sasanian sages* (Persian Heritage Series 34), Boulder, Colorado 1979, 210 & 211.

51. W. Eilers, *Geographische Namengebung...*, 15f. und Literatur in Anm. 36.

52. D.N. MacKenzie, "Notes on the transcription of Pahlavi," in: *BSOAS* 30, 1967, 17-29, bes. 26f.

53. *A Manual of Pahlavi*, part II: Glossary, Wiesbaden 1974, 71.

54. *ibid.*, 9.

ترتیب، به این سوق داده می‌شویم که واژه نخست **er* (yl) را نیز به دلیل بازسازی اشتقاقی مورد تردیدش با صورت ایرانی باستان *-arya* به معنی «نجیب، شریف» بدانیم. واژه فارسی میانه کتیبه‌ای *er* و صورت جمع آن *erān* همان گونه که در مقاله دیگری سعی کردم نشان دهم،^{۵۵} صرفاً برای نامیدن یک قوم و مردم به کار رفته است؛ بنابراین اطلاق معنای «شریف، نجیب» بدان مردود است، حتی اگر دانشمندان متعددی از این معنا حمایت کرده باشند.^{۵۶} واژه پهلوی کتابی *erih* را نیز به طور قیاسی باید به «هویت ایرانی، ایرانیت» معنا کرد^{۵۷} و نه برابر با «نجابت و شرافت، سلوک نیک».^{۵۸} تعابیر و معانی‌ای همچون «هویت ایرانی، ایرانیت، شرافت و نجابت» برای واژه *erih* آن گونه که شائلو شاکد ارائه داده است،^{۵۹} مابین این تفاسیر و تعابیر قرار دارند و احتمالاً به دلیل بیان ناسلیس مترجم می‌تواند باشد. به هر حال باید بررسی بیشتری کرد تا دریابیم که اصطلاح پهلوی *er* تنها به معنای نام یک قوم و مردم است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۵۵. نک: پانوش ۳.

۵۶. نک: پانوش ۶.

۵۷. به هر حال نیبرگ برای *erēh* (ylyh) معنی «مردمان آریایی یا ایرانیان» را می‌دهد (نک: *Op.cit.*, 72).

58. D.N. MacKenzie, *A Concise Pahlavi Dictionary*, 30.

59. *Op. cit.*, 330.



پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی